ISSN :2783-512X

دوفصلنامه‌ی پژوهش در
آموزش زبان و ادبیات عرب

دوفصلنامه‌ی پژوهش در آموزش زبان و ادبیات عرب

دوره چهارم، شماره دوم، زمستان ۱۴۰۱

تحلیل اجتماعی عناصر رمان طوق الطهاره از محمد حسن علوان با توجه ویژه به تکنیک‌های روایتگری و زاویه دیدِ اول شخص داستان

❁ **احسان ناصری سراب بادیه** [۱]

چکیده

محمدحسن علوان داستان‌نویس معاصر سعودی است که در داستان‌هایش به اوضاع اجتماعی این سرزمین توجه داشته است. ازجمله آثار او «طوق الطهارة» است که قهرمان اصلی آن شخصیت جوانی به نام «حسان» بوده که دچار پارادوکس‌های عاطفی بوده و فلسفه خویش را درباره عشق و رابطه با جنس مؤنث در چهارچوب آسیب‌های روانی برجا مانده از محیط اجتماعی امتحان می‌نماید. مهارت علوان در استفاده از تکنیک‌های روایت و زاویه دید مناسب موجب شده تا عنصر روایت بتواند نقش مؤثری در پیشبرد داستان، شخصیت‌پردازی، توصیف صحنه‌ها و وقایع و باورپذیری داستان داشته باشد. تجربه و زندگی جوان سعودی و حادثهٔ آزار جنسی وی در دوره مدرسه که منجر به ارتباط وی با زنان شده بود در کنار بیان اوضاع اجتماعی جامعه عربستان سعودی در داستان مذکور مشهود است. هدف از این اثر، تحلیل فرهنگی و اجتماعی عناصر داستانی به‌ویژه تکنیک‌های روایت و زاویه دیدِ داستان «طوقُ الطهارة» اثر محمدحسن علوان است که توانسته در داستان‌نویسی معاصر سهمی داشته باشد. این پژوهش عناصر داستانی را در داستان مذکور با روش مطالعه کتابخانه‌ای و توصیفی – تحلیلی بررسی می‌نماید. صریح، ساده و شفاف بودن زبان نویسنده و دور بودن از پیچیدگی و ابهام، رئالیست بودن داستان را به مخاطب می‌نمایاند. نویسنده در آن، نظام حاکم بر عربستان سعودی را موردانتقاد قرار داده و از وضعیت حاکم بر سرزمینش سخن می‌گوید. عناصر بارز داستان‌نویسی وی عبارت‌اند از: مقدمه یا شروع داستان، درون‌مایه، پیرنگ، گره‌افکنی، کشمکش، هول و ولا، بحران و نقطه اوج، شخصیت، زاویه دید، زمان، مکان و گفتگو.

واژگان کلیدی: عناصر داستان، حَسّان، طوقُ الطهاره

---

[۱] نویسنده مسئول، دبیر رسمی آموزش و پرورش و دانش آموخته دانشگاه فرهنگیان، ehnaseri1378@gmail.com

تاریخ ارسال ۱۴۰۱/۱۱/۲۸ تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۱۲/۱۷

مقدمه

نویسندگان ادبیات داستانی با تألیف‌های خود، مخاطبان را با جنبه‌های مختلف زندگی در ساختاری هنرمندانه آشنا می‌کنند و آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهند. ادبیات داستانی همواره در بین ادبیات ملل مختلف از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. داستان طوقُ الطهارة: «گردنبند پاکی» اثر نویسنده سعودی به نام محمدحسن علوان درصدد بیان زندگی جوانی اهل عربستان سعودی به نام حسّان است که در پارادوکس‌های عاطفی به سر برده و فلسفه خویش را درباره عشق و رابطه با جنس مؤنث در چهارچوب آسیب‌های روانی برجا مانده از محیط اجتماعی بیان می‌نماید. پژوهش حاضر سعی دارد این آسیب‌ها را در قالب عناصر داستانی؛ به‌ویژه روایت و زاویه دید داستان گردنبند پاکی بیان کرده و هر کدام را با توجه به فضای حاکم بر جامعه عربی- سعودی و دیدگاه و موضع مردم نسبت به چنین آسیب‌های عاطفی و روحی را تبیین کند. بومی بودن این داستان ازجمله مؤلفه‌هایی است که باعث ارزشمندی آن شده، به‌طوری‌که خواننده با مطالعه داستان می‌تواند با انواع شکل‌های زندگی در عربستان آشنا شود.

فضای حاکم بر جوامع مختلف همواره بر ادبیات داستانی، مبانی و عناصر آن تأثیر بسزایی داشته‌اند. جامعه‌ی عربی- سعودی که محتوای رمان در آن جریان دارد و فضای اجتماعی که حاکم بر عربستان سعودی است دلهره‌ها و استرس‌های گُنگی را در ذهن خواننده داستان طوق الطهاره ایجاد می‌کند. بهره‌گیری نویسنده از عنصر پیش انتخاب در آغاز داستان، خواننده را تا حدودی با نتیجه آشنا می‌کند؛ اما این مورد را نیز در ذهن خواننده پررنگ می‌کند که این نتیجه چگونه حاصل شده است و همین مورد مخاطب داستان را ترغیب به مطالعه ادامه‌ی داستان و یافتن پاسخ سؤالاتی که در حین خواندن داستان در ذهن او ایجاد شده است می‌کند. با توجّه به ارزش و اهمیّت رمان مذکور، این مقاله بر آن است تا این داستان را با توجه به اوضاع اجتماعی حاکم بر رمان و علی‌الخصوص با تکیه و مهارت پردازی در عناصر روایت و زاویه دید و دیگر عناصر موجود در آن تحلیل نماید تا از این رهگذر، امکان درک نکته‌های بدیع و لطیف این اثر برای مخاطبان فراهم شود.

به نظر می‌رسد عناصر داستانی ازجمله موضوع، حادثه، روایت، شخصیت‌پردازی در این رمان برجسته باشد و تعامل عناصر داستانی در این رمان باعث پیشبرد حوادث در راستای اعمال و ذهنیت کاراکتر اصلی رمان است. نویسنده در این رمان بیشتر مطالب و دیدگاه‌ها را با صیغه متکلم یا اول شخص بیان می‌کند که این مورد نیز بر گیرایی بیشتر و درک متقابل با مخاطب می‌افزاید.

۱. ۱. سؤالات پژوهش

نویسندگان در تحقیق پیش رو به دنبال پاسخ به این سؤالات هستند:

الف: برجسته‌ترین عناصر داستانی رمان «طوقُ الطهارة» چیست؟

ب: هر یک از عناصر داستان موجود در این رمان به لحاظ فرهنگی و اجتماعی و علی‌الخصوص با تکیه بر روایت‌پردازی و زاویه دید اول شخص از چه ویژگی‌های بارزی برخوردارند.

۲. ۱. روش پژوهش

این پژوهش عناصر داستانی را در داستان مذکور با روش مطالعه کتابخانه‌ای و توصیفی – تحلیلی بررسی می‌نماید.

۳. ۱. پیشینه پژوهش

تورج زینی وند و مریم مرادی در مقاله‌ای با عنوان «بررسی کارکرد راوی اوّل شخص در امر روایتگری رمان دا» که در سال ۱۳۹۱ در فصلنامه تخصصی مطالعات داستانی منتشر شده است، دو ضمیر «من» و «ما» را در رمان دا مورد بررسی قرار می‌دهند. این پژوهش بیان می‌کند که با استفاده غالب از زاویه دید راوی اول شخص، گاه از حدّ فردیّت نیز می‌توان فراتر رفت و از زاویه‌ی دید «دانای کلّ شخصی» به روایت پرداخت تا چنین پنداشته شود که راوی اوّل شخص، در بخش‌هایی از داستان به‌منظور انتقال صریح اطلاعات، به دانای کل استحاله می‌یابد. محمد امیر مشهدی و همکاران نیز در مقاله‌ای با عنوان «رویکرد تحلیلی به عناصر داستانی سندبادنامه» که در سال ۱۳۹۳ در مجله متن شناسی ادب فارسی منتشر شده است پس از تقسیم داستان‌ها از نظر موضوع و درون‌مایه، عناصر دیگر داستان از جمله شخصیت، زمینه، زاویه دید، صحنه، پی‌رنگ، لحن، سبک و مخاطب به‌صورت اجمالی مورد بررسی قرار می‌دهند. هدف از تحلیل و بررسی این داستان‌ها، مقایسه روش قصه‌نویسی ظهیری با تعاریف و معیارهای امروزی داستان‌نویسی و میزان وفاداری وی به حفظ چهارچوب قصه‌نویسی است که استفاده از شخصیت‌های نوعی و تمثیلی به‌صورت ایستا با لحن ثابت در گفتگو و متن قصه، سبک نگارش ثابت و نبودن طرح متنوع و رابطه منطقی و استوار میان حوادث، این اثر را با وجود حجم نسبتاً بالا، به دور از معیارهای امروزی داستان‌نویسی و در حد قصه‌ای نمادین و تمثیلی نشان می‌دهد اما نثر مصنوع و مزین و پایبندی به قصه‌نویسی کهن، بر اهمیت ادبی آن افزوده است.

فرهاد رجبی و شهرام دلشاد در مقاله «عناصر القصه فی شعر عبدالوهاب البیاتی» که در سال ۱۳۹۳ در مجله دراسات فی اللغه العربیه و آداب منتشر شده است به بررسی عناصر داستانی موجود در قصاید داستانی عبدالوهاب البیاتی می‌پردازند. در اشعار داستانی او عناصر داستان به هم گره خورده است که برای او داستان، اکتسابی از تاریخ و ادبیات و افسانه است و شاعر همیشه از تاریخ بهره می‌گیرد. شهریار گیتی و همکاران مقاله‌ای با عنوان «تحلیل و بررسی عناصر داستانی شخصیت‌پردازی رمان پل ناتمام اثر عبدالرحمن منیف» که در نخستین همایش ارتباطات، زبان و ادبیات فارسی و مطالعات زبان‌شناختی در سال ۱۳۹۵ نگاشته شده است به بررسی عناصر داستانی می‌پردازند. عبدالرحمن منیف در رمان‌هایش و ازجمله در رمان «حین ترکنا الجسر» در پی آن است تا مشکلات جامعهٔ خویش را به تصویر بکشد. فاطمه شهرکی در پایان‌نامه‌ای با عنوان «عناصر داستان‌نویسی در داستان‌های جبران خلیل جبران» ۱۳۹۲ در دانشگاه سمنان به تحلیل و بررسی عناصر داستانی در داستان‌های جبران خلیل جبران، در سه نوع رمان، داستان کوتاه و داستانک در چهارکتاب «الاجنحهٔ المنکسرهٔ» و «عرائسُ المروج» و «الارواحُ المتمردهٔ» و «دمعهٔ و ابتسامهٔ» می‌پردازد.

نوید پور طهماسبی در پایان‌نامه‌ای با عنوان «بررسی عناصر داستان رمان طوق الحمام اثر رجاء عالم» در سال ۱۳۹۸ در دانشگاه محقق اردبیلی از شخصیت‌پردازی و معرفی اشخاص رمان خود از شیوه گفتگو و توصیف و روایت دانای کل استفاده کرده است. شخصیت‌های متعدّد داستان با نقش‌های متفاوت، موضوع و درون‌مایه داستان طوق الحمام را برای مخاطب جذاب و شنیدنی نموده است. الهام معصومی زاده در پایان‌نامه‌ای با موضوع «بررسی عناصر داستان در رمان «واحهٔ الغروب» اثر بهاء طاهر» در سال ۱۳۹۸ در دانشگاه خوارزمی با تکیه‌بر روش توصیفی _ تحلیلی و بر اساس داده‌ها و مطالعات روایت‌شناسی ساختارگرا، عناصر رمان «واحهٔ الغروب» اثر بهاء طاهر که یک نویسنده‌ی معاصر مصری است را تحلیل می‌کند. مهتاب دهقان، رسول بلاوی و همکاران در مقاله‌ای با عنوان «واکاوی تطبیقی عناصر روایت در شعر

کودکانه بر اساس الگوی پراپ (مطالعه موردی دو مجموعه «روستای من نعیریه» سلیمان عیسی و «ساعت بدون تیکتاک» مهدی مرادی)» که در سال ۱۴۰۰ در «مجله پژوهشی در آموزش زبان و ادبیات عرب» منتشر شده است، با استفاده از کاربردهای گوناگون شگرد روایت گری با هدف بررسی و کشف اشتراکات و تفاوت‌های شیوه روایتگری دو شاعر و با تکیه بر الگوی روایت شناسی پراپ، پس از ارائه مطالبی درزمینه روایت و الگوی روایت شناسی پراپ و گریزی کوتاه به زندگی دو شاعر، به روش توصیفی-تحلیلی به بررسی شگردهای روایت در دو مجموعه مذکور پرداخته‌اند که با بررسی انجام شده این مهم حاصل شد که دو شاعر به‌خوبی با میزان درک و دریافت مخاطب آشنایی دارند و با مهارتی که در سرودن شعر روایی کودک دارند، بیش از آنکه شعر را در اختیار روایت قرار دهند، روایت را در اختیار شعر قرار داده‌اند. با توجه به مطالب فوق هرچند در مورد عناصر داستانی کار شده است؛ اما تا آنجا که جستجو شده، تاکنون پژوهش مستقلی درباره بررسی عناصر داستانی در رمان «طوقُ الطهارة» اثر محمدحسن علوان صورت نگرفته است؛ لذا این مقاله به‌نوبه‌ی خود با توجه به رمان جدید به شمار می‌آید.

۱. ادبیات نظری پژوهش

۱. ۲. زندگی‌نامه محمدحسن علوان

محمدحسن عَلوان در تاریخ ۲۷ اوت سال ۱۹۷۹ م در ریاض به دنیا آمد. او هم‌اکنون در قید حیات است و منابعی که به شرح زندگی وی بپردازند، بسیار اندک هستند. او در رشته سامانه اطلاعاتی مدیریتی در دانشگاه ملک سعود درس خواند. هنگام تحصیل در دانشگاه، مقالات و داستان‌های کوتاهی نیز برای روزنامه نیویورک‌تایمز و جاردیات بریتانیایی منتشر می‌کرد. علاوه بر آن در روزنامه الوطن و الشروق السعودیة هر هفته مقاله‌ای می‌نوشت. این فعالیت او به مدت ۶ سال ادامه داشت و بدین ترتیب آوازه او در همه‌جا پیچید و مشهور شد. او پس از فارغ‌التحصیلی به دانشگاه پورتلند رفت و ادامه تحصیل داد؛ سپس در سال ۲۰۱۶ م از دانشگاه کارلتون مدرک Ph.D خود را گرفت. او در سال ۲۰۱۳ م برای داستان «سمور»، خود را نامزد جایزه بوکر عربی کرد و در سال ۲۰۱۷ م موفق شد با رمان «موت صغیر» جایزه بوکر عربی را به دست آورد. او در حال حاضر در کانادا زندگی می‌کند. محمدحسن علوان تاکنون چند داستان نوشته که عبارت‌اند از: سقف الکفایة، صوفیا، طوق الطهارة، قندس، موت صغیر، الرحیل (محمود، ۲۰۱۵ م،۲۸۳-۸۳۰) (https://www.almrsal.com).

۲. ۲. مقدمه رمان «طوق الطّهارة»

شروع داستان «طوق الطّهارة» با یک مقدمه روایی است و محمدحسن علوان از تکنیک (پیش انتخاب) استفاده کرده است، یعنی متن را با عباراتی آغاز کرده که نشان دهنده نتیجه‌گیری آن است: «أَنَا اَلَّذِي تَعَوَّدْتُ أَنْ أَكْتُبَ اَلْأَحْلاَمَ كَيْفَ يُمْكِنُ أَنْ أَحْتَسِبَ أَجْرَ هَذِهِ اَلضَّوْضَاءِ كَمَا يَلِيقُ بِعَاشِقٍ سَابِقٍ وكيفَ يُمكِنُ هَذَا اَلْكِتَابُ اَلصَّعْبُ أَنْ يضْطَرَنِي فُجْأَةً إِلَى تَغْيِيرِ عَادات أَصَابِعِي» (علوان، ۲۰۰۷ م: ۶)؛ من همان کسی هستم که رؤیاها را می‌نوشتم. چگونه می‌تواند دستمزد این آشوب سزاوار یک عاشق قدیمی باشد؟ و چگونه این کتاب دشوار مرا وادارد تا ناگهان عادت انگشتانم را تغییر دهم؟

نویسنده در آغاز کتاب از حرکت انگشتانش و چاپ پنهانی کتابش سخن می‌گوید و اصل داستان هم بر همین دو محور استوار است. حرکت انگشتانی که متأثر از آزار جنسی او در دوران کودکی است و کتابی که حاصل نوشته‌های وی در

وبلاگش است و معشوق قدیمی‌اش آن را چاپ می‌کند و این همان چیزی است که در پایان داستان هم آورده شده و مخاطب به آن می‌رسد.

نکته مهم دیگری که داستان‌نویس به آن در شروع داستان توجه کرده، پویا و زنده‌بودن شروع داستان است. علوان در آغاز داستان، از رویدادهایی که ممکن است در آینده اتفاق بیافتد، به‌صورت غیرمستقیم اطلاعاتی را در اختیار مخاطب قرار می‌دهد. وقتی از چاپ پنهانی کتاب و حرکات انگشتان سخن می‌گوید، در حقیقت مخاطب را تا حدودی با فضای داستان آشنا می‌نماید.

شروع داستان مذکور با صحنه‌سازی آن نیز ارتباط دارد؛ زیرا از طرفی از همان آغاز به مکان اصلی داستان که همان ریاض است و زمان جریان آن‌که روز زمستانی است، اشاره می‌نماید و بدین طریق، به‌گونه‌ای فضای داستان را به خواننده انتقال می‌دهد.

شروع داستان با درون‌مایه آن نیز هماهنگ است؛ نویسنده در داستان مذکور به دنبال آن است تا عواقب آزار جنسی در سن کم، وضعیت مردم ریاض و زندگی ایشان را به مخاطب بنمایاند.

۳. ۲. خلاصه رمان «طوق الطّهارة»

«طوق الطّهارة» داستان عاشقانه شکست‌خورده‌ای است که توسط قهرمان داستان تجربه شده است، قهرمانی که در تضادهای عاطفی زندگی می‌کند. نویسنده در آن به دوران کودکی قهرمان و رویدادهای مختلف او می‌پردازد. گذشته قهرمان داستان، بخش بزرگی از شخصیت او را تشکیل داده و بر او تأثیر گذاشته است. علوان در پیوست کردن جزئیات رمان به تصاویر غیرمنتظره‌ای که تا حد زیادی با شخصیت‌های قهرمانان همخوانی دارد، مهارت دارد و موفق می‌شود رمان را به توده‌ای منسجم تبدیل کند. وی و دیگر رمان نویسان سعودی، داستان‌های عاشقانه به هم پیوسته‌ای را روایت می‌کنند که در آن زن و مرد به هم نمی‌رسند و اگر همدیگر را ببینند، بذر نابودی خود را حمل می‌کنند. گویی عشق در رمان سعودی، با ظهور زنان به‌عنوان موضوعی جنسی مطرح شده است. این رمان، تصاویری از زندگی در عربستان سعودی را بیان می‌کند. قهرمان اصلی داستان به نام حسان در کودکی توسط معلمش مورد آزار جنسی قرار گرفت و این مسئله بر زندگی و رفتارهای وی در آینده بسیار تأثیر نهاد. او با زن‌های بسیاری آشنا شد و سعی کرد عقده آزار جنسی را که در دوران کودکی دیده بود، با زن‌های مختلف جبران نماید. حسان عادت داشت خاطرات خود و رابطه‌هایش را در وبلاگ شخصی‌اش بنویسد و یکی از زن‌هایی که به او علاقه‌مند بود، به این وبلاگ دسترسی داشت. او مجموعه خاطرات نوشته‌شده حسان در وبلاگ را جمع‌آوری کرد و به‌صورت کتابی چاپ نمود و وقتی کتاب به دست حسان رسید، از تعجب خشکش زد. تمام رازهای او برملا شده بود و او باید چه جوابی به پدر و مادر متعصبش می‌داد. درنهایت حسان متوجه شد که کتاب توسط زنی که او را بیشتر از سایر زنان دوست می‌داشت، چاپ شده است؛ اما آن‌ها هرگز به هم نرسیدند و باهم ازدواج نکردند.

۴. ۲. عناصر داستان

در ادبیات داستانی هر قصه یا رمانی دارای اجزای بنیادی است که پایه‌های آن داستان بر آن استوار است. با توجه به مطلب فوق عناصر داستان را می‌توان چنین تعریف کرد: «چهارچوب‌ها و اجزای بنیادین تشکیل دهنده هر داستان». در مورد تعداد عناصر داستان میان اهل فن و نویسندگان، تعدد نظر وجود دارد؛ اما آنچه به‌صورت کلّی وجود دارد این است

که می‌توان گفت عناصر موجود در هر رمان یا داستان عبارت‌اند از: زاویه دید، طرح یا پیرنگ داستان، گره‌افکنی، درگیری، هول و ولا، نقطه اوج، گره‌گشایی، شخصیت، صحنه یا محیط داستان، گفتگو و پایان داستان.
اینک به همراه بررسی هر کدام از موارد فوق در خلال رمان طوق الطهاره به تعریف نظری آن‌ها نیز می‌پردازیم.

۲. تحلیل اجتماعی عناصر موجود در رمان «طوق الطّهارة»

در این بخش به بررسی اجتماعی و جوّ حاکم بر رمان «طوق الطّهارة» پرداخته می‌شود. به‌طورکلی آنچه در بررسی عناصر داستانی پیش از هر عنصر دیگری حائز اهمیت است، شروع داستان است؛ بنابراین در این بخش ابتدا شروع داستان مذکور مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ سپس سایر عناصر نیز تحلیل خواهند شد.

۱. ۳. زاویه دید رمان «طوق الطّهاره»

روش روایت در این داستان بیشتر حالتی خاطره گونه دارد. در این شیوه روایت «راوی یا خود قهرمان اصلی داستان است و یا شاهد رویدادهایی است که ارتباط هرچند کم با او دارند و یا اصلاً ارتباطی با او ندارند» (میر صادقی، ۱۳۹۲: ۳۹۵). راوی در داستان «طوق الطهارة» در تمام فرازهای داستان با شاخصه‌های روایی اول‌شخص حاضر می‌شود و اطلاعاتی از محیط پیرامون خود و اطرافیانش به مخاطب ارائه می‌دهد. گزینش راوی اول‌شخص موجب می‌شود تا شخصیت وی از ابهام خارج شود و راوی به‌صورتی نامحسوس، داستان را به سمت بیان زندگی شخصی و خاطرات خود و دیگر شخصیت‌ها سوق دهد.

شروع داستان «طوق الطهارة» به‌خوبی مؤید مطالب بالا است. آنجا که از زاویه دید اول‌شخص به روایت داستان پرداخته می‌شود: «وَهذِهِ المِرَّةُ أكتُبُ بُنيّاتٍ مُتَعَدِّدَةً وأعْرِفُ أنَّ فَرَقاً شاسِعاً سَيُؤْلِمُنِي ولَنْ يَنْتَبِهَ إلَيْهِ أحَدٌ أنَا الَّذي أكتُبُ الآنَ عَلَى وَرَقٍ يابِسٍ وأمارِسُ هَذَا القِمَارِ الثَّقِيلِ» (علوان، ۲۰۰۷ م: ۵)؛ و این بار با چندین نیّت می‌نویسم. می‌دانم که تفاوتی بزرگ مرا می‌آزارد و هیچ کس متوجه آن نمی‌شود. من الان روی کاغذی خشک می‌نویسم و این قمار سنگین را تمرین می‌کنم.

۲. ۳. طرح یا پیرنگ

هر داستانی به طرح و نقشه نیاز دارد. پیرنگ یا (حِبْكَةُ القِصَّةِ) الگوی رویدادها و نقشه در داستان است و چگونگی رویدادهای رخ‌داده در داستان را نشان می‌دهد (پروینی، ۱۳۷۹ ش: ۶۱-۶۰).

علوان در رمان «طوق الطّهارة» توانست میان تک‌تک رویدادهای رمان ارتباطی علّت و معلولی به وجود آورد و بیان کند که هر اتفاقی به خاطر علتی پدید آمده است. در این داستان شخصیت اصلی به نام حسان از زمانی که معنا و مفهوم رابطه جنسی را درک کرد و با زنان و حتی مردان رابطه برقرار کرد، تمام آن‌ها را ناشی از آزار جنسی در دوران کودکی‌اش می‌دانست: «لَمْ يَكُنْ بِإمْكَانِي أنْ أخْبِرهَا أنَّ الَّذِي تَرَاهُ هِيَ وَسَامَةٌ فِي الْوَجْهِ رُبَّمَا جَعَلْتَنِي أتَلَقَّى الْعَشَرَاتِ مِنَ التَّحَرُّشَاتِ الشَّاذَّةِ فِي طُفُولَتِي وَهِيَ لَاتَعْرِفُ حَتْماً كَيفَ أنَّ إصبَعاً واحِدَةً تُكَلِّفُ ذِهْنَ الطِّفْلِ الصَّغِيرِ عَشَرَاتِ الْأيَّامِ مِنَ التَّفكِيرِ الثَّقِيلِ وتَزْرَعُ فِي سُلُوكِهِ الْعَشَرَاتِ مِنَ الْعَادَاتِ السَّيِّئَةِ» (علوان، ۲۰۰۷ م:۶۵)؛ نمی‌توانستم به او بگویم آنچه می‌بیند، زیبایی چهره است که در کودکی من را به ده‌ها مورد آزار و اذیت غیرعادی واداشته است، او قطعاً نمی‌داند که یک انگشت چقدر برای ذهن یک کودک خردسال را ده‌ها روز خسته کرد و در رفتارش ده‌ها عادت بد را کاشت.

نظمی خاص بر رویدادهای داستان حاکم است و هیچ رویدادی تصادفی و بی‌علت نیست (غذامی، ۲۰۰۵ م: ۶۵). مراقبت و نظارت افراطی مادر حسام موجب شد او به خاطر فرار از تمسخر همکلاسی‌ها رفتار معلمش را فاش نکند و این همان توالی منظم رویدادهاست: «وکان هَذَا اَلشَّأْن اَلمُتَکَرِّر یُلَفَّتُ أنْظار اَلمُعَلمینَ إلَی هَذَا اَلطِّفْل اَلَّذِی تَهْتَمُّ بِهِ أُمُّهُ إلَی هَذَا الحَدِّ ذُو اَللَّهْجَةِ المهذبة الخجُول جِدّاً اَلْهَادَی دَائِماً یَبْدُو نَاعِماً وَلْدَی بَعضهُم یَبدُو مُثِیراً وَلَدَی آخَرینَ أشَدَّ جُرْأةً و رُبَّما کُنْتُ أبْدُو کُتُوماً لاأبوحُ بِما قَد یحدثُ لِی ثُمَّةُ مُعَلِّمٍ آخَرُ لَمْ یَکُنْ یُقَبِّلُنِی قِبْلاتِ اَلرِّجَال بِالْتِصَاق الخَدَّینِ فَقَط بَلْ کَانَ یَطْبَعُ شَفَتَیْهِ بِقُوَّةٍ عَلَی خَدِّی وَ کَانَ یَسْعَی إلَی جَعْلِهَا أقْرَبَ إلَی شَفَتَیَّ کَانَ أجَلَّ مَا أخْشَاهُ هُوَ أنْ یَنْتَبِهَ أحَدُ اَلطُّلاَبِ إلَی هَذِهِ اَلْعَاطِفَةِ اَلْجِیَاشَةِ خَوْفاً مِنْ سُخْرِیَّةٍ زَمْلاَئِی مِنِّی فِیمَا بَعْد» (*همان*: ۵۰-۴۹)؛ این موضوع تکراری توجه معلمان را به من جلب کرد. این کودکی که بسیار مورد مراقبت مادرش بود، با لحنی مودبانه، بسیار خجالتی، همیشه آرام و نرم به نظر می‌رسید، برای برخی هیجان‌انگیز بود، برای برخی دیگر جسارت بیشتری داشت، شاید به نظرم مردد به نظر می‌رسید، نه اینکه بگویم چه اتفاقی افتاد. معلم دیگری بود که نه‌تنها گونه‌هایم را با بوسه‌های مردانه محکم می‌بوسید، بلکه لب‌هایش را محکم روی گونه‌ام می‌گذاشت و سعی می‌کرد نزدیک لب‌هایم را ببوسد. می‌ترسیدم کسی از دانش‌آموزان متوجه این احساس بزرگ شوند و بعداً مرا مسخره کنند.

حسان که خود را غرق در لذات جسمانی کرده بود، برای توجیه کارهایش به نظریات فروید (Sigmund Freud) پناه می‌برد و نسبت به افکار فروید ابراز خرسندی می‌کرد: «الآنَ فَقَطْ أسْتَخْرِجُ مِنْ طُفُولَتِی تَفْسِیراتٍ مُحْتَمِلَةً لِکُلِّ عَادَاتِی البَسِیطَةُ عِندَما کانَ جَسَدِی لاَ یُفْهَمُ الْجِنْسَ ولَکِنَّ عَقلِی الْبَاطِنُ یُفْهِمُهُ حَتماً والجَسَدُ لاَیَنسی کَما یَقولُ فَرُوَیْدُ» (*همان*: ۵۶-۵۵)؛ فقط اکنون می‌توانم از دوران کودکی‌ام توضیح‌های ممکن را برای همه عادات ساده‌ام بیرون بیاورم، زمانی که جسمم جنسیت را نمی‌فهمید، اما ناخودآگاهِ من مطمئناً متوجه می‌شد و همانطور که فروید می‌گوید جسم فراموش نمی‌کند.

اگر بخش کوچکی از این رمان حذف شود، دیگر مخاطب روند منطقی رویدادها را درک نخواهد کرد و داستان از هم پاشیده می‌شود.

۳. ۳. گره‌افکنی

گره‌افکنی یا (العُقْدَةُ الفَنِّیَّة) در داستان، جزئیاتِ شخصیت‌ها و وضعیت‌های متحوّل کننده پیرنگ را نشان می‌دهد (عبدالحمید، ۱۹۹۲ م: ۴۱-۴۲). گره‌افکنی در «طوق الطهارة» آنجاست که حسان که با غالیه عقد کرده و کمتر از دو هفته به عروسی‌شان مانده، به دبی می‌رود و مادر غالیه به او خبر می‌دهد که همسر سابق غالیه به منزل آن‌ها رفته و فیصل پسر غالیه را به بهانه ازدواج مجدد او گرفته است: «عِنْدَمَا سَافَرْتُ إلَی دُبَّی قَبْلَ اَلزِّفَافِ بأسبوعٍ سَافَرْتُ غَالِیَةُ مَعی ضَرَبتُ أُمِّی کَفّاً بِکَفٍ وَقالَتْ إنَّنِی سَأجْعَلُهَا مَجْنُونَةً فِی هَذِهِ اَلْأیَّامِ اَلْقَلِیلَةِ اَلَّتِی تَسْبِقُ زِفافِی اسْتَقْبَلْتَنَا دُبَّی فَتْحَةَ الذِّراعَیْنِ الأوْسَعِ مُنْذُ عَرَفْتَ مَطَارَهَا وشَوَارِعَهَا الأولَی کُنَّا فی دُبَّی نَسْرِفُ فِی إعْلاَنِ الْحُبِّ وهُنَاکَ فِی الرِّیَاضِ کَانَتِ اَلْأقْدَارُ قد نزلتْ فِعْلاً وفی غَیَّابَنَا الَّذی لِمُنْوُمِنِهِ جَیِّداً ضِدٌ ظُرُوفٌ أُخْرَی قَدْ تَلْحَقُ بِنَا عِندَمَا عَادَ زَوْجُهَا السَّابِقُ وانْتَزَعَ فَیَصِلُ مِن عِندِ جدَّتِهِ وَ غادِرٌ جَنَّت غالِیَةُ جُنَّت تَماماً» (علوان، ۲۰۰۷ م: ۲۳۹-۲۳۷)؛ وقتی یک هفته قبل از عروسی به دبی پرواز کردم، غالیه با من بود، مادرم دستش را روی هم زد و گفت در این چند روز قبل از عروسی او را دیوانه خواهم کرد. دبی از ما استقبال کرد و آغوش وسیعش را از زمانی که فرودگاه و اولین خیابان‌هایش را شناختم باز کرد... ما در دبی بودیم و به‌شدت به هم عشق می-

ورزیدیم؛ و در آنجا در ریاض، سرنوشت پیش‌ازاین رقم خورده بود و در غیاب ما، در شرایط دیگری که ممکن بود به ما برسد، در امان نبودیم، زمانی که شوهر سابقش برگشت و فیصل را از مادربزرگش ربود و رفت. غالیه دیوانه شد. کاملاً دیوانه شد.

۴. ۳. کشمکش یا درگیری

کشمکش یا جدال که در عربی نیز از آن به (الصِّرَاع) یاد می‌شود تقابل بین شخصیت‌های متفاوت داستان است. ممکن است کشمکش بین یک یا چند شخصیت، بین افراد و جامعه، نیرو، یا حتّی یک شخصیت با خودش روی دهد (شریفی،۱۳۸۷ ش: ۱۱۶).

در رمان «طوق الطهارة» کشمکش جسمانی و عاطفی زیادی روی می‌دهد. آنجا که حسان در دوره نوجوانی به اردوگاه رفته و سیگار می‌کشد و مسئول اردوگاه به پدرش اطلاع می‌دهد و پدرش بدون اطلاع حسان به اردوگاه رفته و او را کتک می‌زند، نوعی کشمکش جسمانی رخ داده است: «بَعْدَ أَيَّامٍ قَلِيلَةٍ كُنْتُ أَقْضِي اسْتِرَاحَةَ الظَّهِيرَةِ فِي غُرْفَتِي الَّتِي يُشَارِكُنِي فِيهَا شَابٌ بوَلِيفِي وهُوَ يَغَطُّ فی نَوْمٍ عَمِيقٍ فجأةً انْتَبَهْتُ إِلَى الْبَابِ يَنْفَرِجُ بِهُدُوءٍ وَ أَنْفَاسِ شَخْصٍ ثالِثٍ تُشارِكُنا فِي اَلْغُرْفَةِ أَجِدُ أَبِي وَاقِفاً أمامی يَرْتَدِي بِذِلَّةٍ رماديةٍ كلاَسِيكِيَّةٍ وَلَمْ يَكدْ يَرْتَدُّ إِلَى بَصَرِي حَتَّى شَعَرْتُ بِأَنَّ شَيْئاً بلاستيكياً مُتَوَسِّطُ اَلثِّقَلِ يَرتَطِمُ بوَجهی بِقُوَّةٍ جَعَلْتَنِي أَتَرَاجَعُ وَ أَسْقُطُ عَلَى السَّرِيرِ وَ أَفْقَدَ الرُّؤْيَةَ لِثَوَانٍ اسْتَيْقَظَ اَلْفَتَى البوليفيُّ مِنَ اَلنَّوْمِ عَلَى صَوْتِ ارْتِطَامِ عُلَبَةِ الدُّخانِ بوَجهی وَهُوَ يَتَسَلَّلُ مِن وَرَاءِ ظَهْرِ أَبِي إِلَى خَارِجِ اَلْغُرْفَةِ رَاحَتْ دُمُوعِي تَنْزِلُ بِغَزَارَةٍ مِنْ دُونِ أنأرفعُ رَأْسِي أَوْ أَتَحَرَّكُ مِنْ مَكَانِي» (علوان، ۲۰۰۷ م: ۷۴-۷۲)؛ چند روز بعد، در اتاقم با یک جوان بولیویایی که به خواب عمیقی فرو رفته بود، مشغول استراحت بعدازظهر بودم. ناگهان متوجه شدم در آرام باز شد و شخص سومی در اتاق با ما شریک شد. پدرم را دیدم که با یک کت و شلوار خاکستری کلاسیک روبروی من ایستاده بود ... به‌محض اینکه نگاهش کردم، احساس نمودم یک جسم پلاستیکی نیمه سنگین محکم به‌صورتم برخورد کرد، به‌طوری‌که روی تخت افتادم. برای چند ثانیه، دیدم را از دست دادم ... پسر بولیویایی با صدای اصابت قوطی سیگار به‌صورتم از خواب بیدار شد و دزدکی از پشت سر پدرم از اتاق بیرون رفت ... اشک‌هایم به‌شدت شروع به جاری شدن کرد، بدون اینکه سرم را بالا بیاورم یا از جایم تکان بخورم.

کشمکش عاطفی در این داستان بسیار مشاهده می‌شود. جوریه نخستین زنی بود که حسان پس از رابطه جنسی با او احساس گناه می‌کرد. حسان بعد از اتمام رابطه با جوریه، با غالیه رابطه برقرار کرد. او غالیه را زنی اصل و نسب دار می‌دانست که توانست بعد از جوریه، مرهمی برای قلبش باشد. به نظرش حضور غالیه در زندگی‌اش در زمان مناسبی رخ داد، درست همان زمانی که به او نیاز داشت. حسان برای جلب رضایت غالیه هر کاری می‌کرد. ماه‌ها برایش می‌نوشت و در آن «دوستت دارم» را تکرار می‌کرد: «لِأَشْهُرٍ طَوِيلَةٍ كُلُّ رَسَائِلِي تَقُولُ لَها: سَأُحبُّكِ» (*همان*: ۱۱۸)؛ ماه‌های متوالی، تمام نامه‌هایم به او می‌گفتند: دوستت خواهم داشت.

۵. ۳. هول و ولا

علاقه‌مندی خواننده به فرجام شخصیت، او را در حالتی مضطرب و انتظار نگه می‌دارد. به این حالت در اصطلاح ادبی، تعلیق یا هول و ولا یا (التَّعْلِيق أو المُمَاطَلَة) گویند (میر صادقی،۱۳۸۷ ش: ۲۲۸).

ازجمله تعلیق‌های در داستان، آنجاست که مخاطب بعد از فهمیدن ربوده شدن فرزند غالیه توسط همسر سابقش، می‌خواهد بداند اینکه آیا غالیه ازدواجش را به خاطر پسرش با حسان به هم می‌زند یا خیر؟ «اقْتَرَبَتْ غَالِيَهْ مِنِّى بَيْنَمَا أُرَاقِبُهَا أَنَا بِقَلَقٍ وَدِسْتُ رَأْسَهَا تَحْتَ عُنُقِى وَهَمَسْتَ لِى بِصَوْتٍ مَبْحُوحٍ أَنْتَ عَارِفٌ وَشٌ لاَزِمٌ يَصِيرُ يَا حَسَّانُ؟

- ماذا؟

- ما نَقدِرُ نَتزوَّجُ.

- لَاتَتَسَرَّعِى يَا غَالِيَهُ هُنَاكَ حُلُولٌ كثيرةٌ.

- لاَ يَا حَسَّانُ أَنَا أَعْرِفُ أبو فيصل، ما راحَ يترکُنا فی حالِنا.

- نَتزَوَّجُ و فيصلُ يَعيشُ مَعک، لاتخافينَ.

- يا حسانُ إفهَمنی» (علوان، ۲۰۰۷ م: ۲۳۹-۲۳۸)؛ غالیه درحالی‌که با نگرانی او را تماشا می‌کردم، به من نزدیک شد و سرش را زیر گردنم برد و با صدایی گرفته زمزمه کرد: می‌دانی باید چه شود حسان؟

- چه؟

- ما نمی‌توانیم ازدواج کنیم.

- عجله نکن عزیزم؛ راه‌حل‌های زیادی هست.

- نه حسان؛ من ابو فیصل را می‌شناسم. او ما را رها نمی‌کند.

- ما ازدواج می‌کنیم و فیصل با تو زندگی می‌کند، نترس.

- حسان؛ مرا درک کن.

در میانه داستان و پس از فهمیدن حامله بودن غالیه، مخاطب مشتاق می‌شود تا بداند سرنوشت جنین چه می‌شود؟ «غَابَتْ غَالِيَهٌ بَعْدَ أن اِكْتَشَفَتْ حَمْلَهَا مِنِّى بَعْدَ أَرْبَعَهُ أَسَابِيعَ عَلَى عَوْدَتِنَا مِنْ دُبِّى عِنْدَمَا أَخْبَرَتْنِى غَالِيَهٌ بِذَلِكَ اِنْقَسَمَ قَلْبِى إِلَى شَطْرَيْنِ أحَدُهمَا اِبْتَهَجَ إِذْ رَأَى أَنَّهَا فُرْصَهٌ لِإِقْنَاعِ غَالِيَهُ بِاسْتِغْنَاءٍ عَنْ فَيْصِلٍ وإِتْمامِ الزِّواجِ والثَّانِى اضْطَرَبَ أَمَامَ صُراخِ غالِيَهُ وبُكَائِها المُرُّ الكَبِيرُ.

- غَالِيَهٌ لِمَاذَا تَبْكِينَ هَكَذَا مَازَلْنَا مُتزوجينَ شَرعاً، لَن يلومَک أحدٌ.

- مستحيل لازم أنزّل الجنين.

- يا غالية، إعقلی. والعذر؟

- جنين ميت.

- وهل يوافقونَ؟

- تعم، القانونُ يَسمحُ بإجهاضِ الجنينِ إذا كانَ عمرُه أقلّ مِن شهرين» (علوان، ۲۰۰۷ م: ۲۴۶-۲۴۵)؛ غالیه بعد از اینکه متوجه شد از من باردار است، چهار هفته بعد از بازگشت‌مان از دبی پنهان بود. وقتی غالیه این را به من گفت، انگار قلبم دو نیم شد، یک نیم خوشحال شد وقتی دید که فرصتی است تا غالیه را متقاعد کنم که از فیصل صرف‌نظر کند و ازدواج را تمام کند و دومی از فریادهای غالیه و گریه تلخ و شدید او.

- غالیه، چرا این‌طور گریه می‌کنی؟ ما شرعاً ازدواج کردیم و هیچ‌کس سرزنش نمی‌کند.

- به دنیا آوردن جنین غیرممکن است.

- غالیه؛ عاقل باش. به چه بهانه‌ای؟

- جنین مرده است.

- آیا موافقت می‌کنند؟

- بله قانون اجازه سقط‌جنین را درصورتی‌که کمتر از دو ماه سن داشته باشد، می‌دهد.

۶. ۳. نقطه اوج؛ بزنگاه

نقطه اوج یا بزنگاه یا (تَفَاقُمُ الأَزْمَة)، همان لحظه‌ای است که بحران به نهایت خود رسیده و اوج داستان به وجود می‌آید (عبدالجبار، ۱۹۵۹ م: ۱۹-۲۰). در داستان «طوق الطهارة» نقطه اوج داستان زمانی است که غالیه به بیمارستان رفته و با وجود ابراز علاقه شدید به حسان، فرزندشان را سقط می‌کند و این لحظه‌ای است که مخاطب تحت تأثیر داستان قرار گرفته و مشتاق به خواندن ادامه آن می‌گردد: «وَصَلْنَا إِلَى الْمُسْتَشْفَى ونَزَلْتُ غَالِيَةٌ قِبَلِي وَ رَاحَتْ تَمشی بِخُطی سَرِيعَةٍ وَ رَأَيْتُهَا تَجُوزُ مَمَرَّاتُ الْمُسْتَشْفَى بِحِذَائِهَا اَلرِّيَاضِي اَلْخَفِيفِ دَخَلَتْ عَلَيْنَا طَبِيبَةٌ وَ سْأَلْتُهَا غَالِيَة:

- كم تَستغرقُ؟

- ساعةٌ على الأكثرِ.

ثمّ وجهت كلامها نحوی، وكأنّ غالية تعرفُ هذا من قبلِ:

- لاَتقلق العَمَلِيَّةُ بسَيطَةٌ وَبإمكانِها الخُروجَ بعدَالظّهرِ.

غابَتْ غالِيَةٌ فی غُرفَةِ الطَّبيبَةِ وبَقِيتُ وَحدِی فِی غُرْفَةِ اِنْتِظارٍ أَخْبَرَتْنِی اَلْمَمْرَضَةُ أَنَّ اَلْعَمَلِيَّةَ نَجَحت كَانَ هَذَا يَعْنِی أَنَّ اِبْنِیَ اَلْمُحْتَمِلَ مَاتَ» (علوان، ۲۰۰۷ م: ۲۵۰-۲۴۸)؛ به بیمارستان رسیدیم و غالیه قبل از من پایین آمد و با سرعت شروع به راه رفتن کرد و دیدم که با کفش کتانی سبکش از راهروهای بیمارستان عبور می‌کند. دکتر وارد شد و غالیه از او پرسید:

- چقدر طول می‌کشد؟

- حداکثر یک ساعت.

سپس دکتر رو به من کرد و گفت، انگار حرفش را غالیه از قبل می‌دانست:

- نگران نباش، روند کار ساده است و او می‌تواند بعدازظهر مرخص شود.

غالیه در اتاق دکتر پنهان شد و من در اتاق انتظار تنها بودم. پرستار به من گفت که عمل موفقیت‌آمیز بود. این بدین معنا بود که پسر احتمالی من مُرد.

۷. ۳. گره‌گشایی

گره‌گشایی یا (حَلُّ العُقْدَة) نتیجه پایانی گروهی از موقعیت پیچیده در داستان است (ایرانی،۱۳۸۰ ش: ۵۹۵). گره‌گشایی در داستان «طوق الطهارة» آنجا روی می‌دهد که حسان با وجود علاقه وصف‌ناشدنی به غالیه و تلاش‌های بسیار برای رسیدن به او، با سقط‌جنین به ناگاه از غالیه ابراز انزجار کرده و بیان می‌کند که دیگر هرگز به‌سوی او بازنمی‌گردد: «كُنتُ أَشعَرُ بِنقمَةٍ عَلَيهَا وَ عَلَى قَرَارِهَا الْقَاسِي رُبَّمَا كُنْتُ أَشْعَرُ بِخِذْلانٍ كَبِيرٍ مِنْهَا رَغِمَ أَنّی لاأَسْتَطيعُ أن أُنَاقِشَهَا فِي أُمُومَتِهَا وَلِذَلِكَ تَراكُم فی دَاخِلِي حَنَقٌ لَاأَسْتَطِيعُ التَّعْبِيرَ انْزَلَقْتُ غالِيَةٌ مِنْ حَيَاتِي كَما يَنْزَلِقُ اَلرَّمْلُ فِي سَاعَةٍ رَمْلِيَّةٍ قَاسِيَةٍ لَمْ يَكُنْ فِي كَلِمَةٌ تَكْفِي لِاسْتِبْقَائِهَا هِيَ تَغِيبُ تَدْرِيجاً مِن حَيَاتِي الجَسَدَ ثُمَّ الوَجهِ وَ الصَّوتُ وَ الرَّسَائِلُ ثُمَّ الحُبُّ بَعدَ شُهُورٍ سَمِعْتُ هَاتِفِي يَرَنُّ فِي الْغُرْفَةِ وَهِيَ غَالِيَةٌ رَاحَ رَنِينُهُ يَتَصاعَدُ وَ قَد أَغْمَضْتَ عَيْنِي وَتَمَدَّدْتُ بِهُدوءٍ كانَ يَرِنُّ بِإِلْحَاحٍ

ولَم تَكنْ رَغْبَتِي فِي الرَّدِّ عَلَيْهِ أَبَداً!» (علوان، ۲۰۰۷ م: ۲۵۰-۲۴۷)؛ برای او و تصمیم سختش متأسف شدم. شاید از او احساس ناامیدی شدیدی می‌کردم باوجودآنکه نمی‌توانستم درباره مادری‌اش با او صحبت کنم و به همین دلیل خشمی در درونم ایجاد شد که نمی‌توانم آن را بیان کنم. غالیه مانند شن‌های ساعت شنی بی‌رحمی از زندگی من لغزید، حرفی برای نگه داشتن او نداشتم، او کم‌کم از زندگی من ناپدید شد، از جسمم، سپس چهره، صدا، نامه‌ها، سپس عشق ... چند ماه بعد صدای زنگ تلفنم را در اتاق شنیدم. غالیه بود. چشمانم را بستم و آرام دراز کشیدم. صدای زنگ بلندتر و بیشتر شد. تمایلی به جواب دادن نداشتم. هرگز!

همان‌طور که مشاهده می‌شود گره‌گشایی در این داستان با مطلع شدن مخاطب از نفرت حسان نسبت به غالیه صورت گرفت و در حقیقت علوان با این گره‌گشایی زیبا رمانش را به پایان نزدیک نمود و نتیجه‌گیری و فرودی حاصل شد که آرامش را در پایان داستان به همراه داشت.

۸. ۳. شخصیت

شخصیت اصلی داستان «طوق الطهارة» راوی داستان به اسم حسان است؛ زیرا بیشتر رویدادها و کشمکش‌های داستان پیرامون او رخ می‌دهد. ظاهراً شخصیت‌های جوریه، غالیه، پدر، مادر و وزان هم می‌توانند شخصیت‌های اصلی باشند؛ ولی با نگاهی ژرف‌تر می‌توانیم بگوییم که این شخصیت‌ها نقش تکمیلی را در کنار شخصیت اصلی دارند. حسّان، شخصیتی مرکزی است که مسئولیت روایت و معرفی شخصیت‌های رمان را بر عهده گرفته است و بار اصلی رمان بر دوش اوست و زیبایی رمان بیشتر در ترسیم ملاحظات روانی وی قرار می‌گیرد که از زبان او روایت می‌شود. شخصیت-های اصلی داستان عبارت‌اند از: حسان، مادر، پدر، غالیه، جوریه، وزان. در این بخش به هریک از شخصیت‌ها پرداخته می‌شود:

حسان شخصیت اصلی و راوی رمان است که آن را با چاپ شدن کتابش و تعجب از چگونگی چاپ آن بیان می-کند. ناگهان بسته‌ای از بیروت به دست او می‌رسد و او پس از باز کردن بسته، کتابی را می‌بیند که نام او به‌عنوان نویسنده روی آن حک شده است. محتوای کتاب نوشته‌های او در وبلاگ شخصی‌اش است؛ اما آنچه او را شگفت‌زده می‌کند، اینکه چه کسی نوشته‌های او را به‌صورت مدوّن و چاپ کرد: «تَأَمَّلْتُ الكَلِمَتَيْنِ اللَّتَينِ تَرَبَّعاً فَوْقَ الغَلافِ وَتَأَمَّلْتُ اسْمِي الَّذِي يَتَرَبَّعُ فَوْقَ الْعُنْوَانِ شَعَرْتُ بِأَنَّ اسْمِي فَوْقَ الْكِتَابِ لَايُشْبِهُنِي كَثِيراً كَانَتْ طَاحُونَةُ الْأَسْئِلَةِ تَدُورُ فِي عَقْلِي مَا هَذَا الْكِتَابُ الَّذِي يَحْمِلُ اسْمِي؟ مَنْ نَشَرَهُ؟ مَنْ طَبَعَهُ؟ أَنَا لَاأَعْرِفُ شَيْئاً عَلَى الْإِطْلَاقِ لَايُمْكِنُ أَن يكُونَ الْفَاعِلُ مُعْجَباً عَابِراً بِالْكَلَامِ الَّذِي أَلْصَقْتُهُ عَلَى حَائِطِ الْإِنْتَرْنْتِ لِأَنِّي لَمَاْدُونُهُ بِاسْمِي كَامِلاً لايُوجَدُ أَحَدٌ يَعْرِفُ هَذَا الْقَدْرَ مِنَ التَّفَاصِيلِ إِلا أَنَا وَ وَزَانُ وَغَالِيَةٌ» (علوان، ۲۰۰۷ م: ۲۲-۲۱)؛ من روی دو کلمه‌ی روی جلد فکر کردم و روی اسمم که بالای عنوان بود هم فکر کردم. احساس می‌کردم اسمم بالای کتاب خیلی شبیه من نیست. آسیاب سؤال‌ها در ذهنم می‌چرخید، این چه کتابی است که نام من را یدک می‌کشد؟ چه کسی آن‌را منتشر کرد؟ چه کسی آن‌را چاپ کرد؟ اصلاً چیزی نمی‌دانستم ... امکان ندارد انجام‌دهنده آن، صرفاً طرفدار کلماتی باشد که من در وبلاگم نوشتم، چون آن را با اسم کاملم ننوشته بودم، هیچکس جز من، وزّان و غالیه این حجم از جزئیات را نمی‌دانست.

مورد بعدی که درباره حسان نظر مخاطب را جلب می‌کند و درواقع باعث تمام انحرافات جنسی و اخلاقی وی در آینده می‌شود، رفتار معلم با وی در دوران ابتدایی بود. معلمی که او را مورد آزار جنسی قرار داد و حسان بار اول برای

فرار از تمسخر همکلاسی‌هایش سکوت کرد و دفعه بعد که رفتار معلم وقیح‌تر شده بود، جریان را با پدرش در میان گذاشت. در جای‌جای داستان از ارتباط حسان با زنان مختلف سخن گفته شده است.

از دیگر شخصیت‌هایی که در داستان در کنار حسان عهده‌دار نقش اصلی است، پدر است. حسان در زندگی‌اش مردی را چون پدرش ندیده بود و هرچه می‌خواست پدرش برایش مهیا می‌کرد: «إنّی نَشَأْتُ وَأَنَا لاأَری رَجُلاً غَیرَهُ وهُوَ لَایَعْرِفُ ابناً غَیْرِی کَانَ لِهَذِهِ اَلْعِلَاقَةِ طَعْمُ اَلْإِیمَانِ حَقّاً هُوَ اَلرَّجُلُ اَلَّذِی یَمْنَحُنِی دَائِماً ماأَحْتاجُهُ فِی کُلِّ الظُّرُوفِ أَحْبَبْتُهُ بِشِکْلٍ غَرِیب» (*همان*: ۸۲-۸۱)؛ من هیچ مرد دیگری جز او را ندیدم و بزرگ شدم و او پسری جز من نمی‌شناخت. این رابطه واقعاً طعم ایمان داشت. او مردی بود که همیشه در هر شرایطی آنچه را که نیاز داشتم به من می‌داد. عجیب دوستش داشتم.

مادر از دیگر شخصیت‌هایی است که حسان از آن زیاد سخن گفته است. توجه و مراقبت دائمی مادر در بسیاری مواقع، حسان را می‌آزرد: «وَلِذلِکَ کُنتُ أَتَأَمَّلُهُم عَن بَعدُ وَاقِفاً عِنْدَ حَدِّ سَاحَةِ اللَّعِبِ تَمَاماً مِن دُونِ أَنْ أَجْرَؤَ عَلی أکثَرَ وَالتَفَت کُلُّ وَهلَةٍ جِهَةَ مَجْلِسَ النِّساءِ لِأَتَأَکَّدَ أنَّ أُمِّی بَاقِیَةٌ فِی مُحِیطِ بَصَرِی وَأَنِّی بَاقٍ فِی مُحیطِ بَصَرُها وهَذا هُوَ الأهمُّ کانَ لِلأطفالِ بَهْجَةُ اللَّعِبِ وَلِیَّ غَبْنُ المُراقَبَةِ» (*همان*: ۱۲۶)؛ ازاین‌رو از دور به آن‌ها فکر می‌کردم. کاملاً در لبه زمین بازی ایستاده بودم بدون اینکه جرأت بیشتری داشته باشم و هر لحظه به سمت مجلس زنان چرخیدم تا مطمئن شوم که مادرم در مقابل چشمانم است و این مهم‌ترین چیز بود. بچه‌ها از بازی لذت می‌بردند و من از مراقبت (مادر) در رنج بودم.

از دیگر شخصیت‌های اصلی داستان که در زندگی حسان تأثیر بسیاری گذاشت، جوریه بود. حسان با جوریه در یک قهوه‌خانه آشنا شد و از آنجا دوستی‌شان شکل گرفت و ادامه یافت: «تَعَرَّفْتُ عَلَیْهَا مُصَادَفَةٌ فِی أَحَدِ مَقَاهِی بیروتَ کانَت مُحَجَّبَةٌ تَلْبَسُ نَظَّارَاتٍ أَنِیقَةٌ وتَقْضِمُ أظفارَها طِوالَ المَساءِ وَتَقرأُ کِتَاباً إنْجَلِیزیا صَغِیراً أَصْبَحْنَا صِدِیقِینِ وَعَدْنَا إِلَی اَلسُّعُودِیَّةِ لِنَتَوَاصَلَ أَکْثَرَ...» (*همان*: ۶۴-۵۹)؛ من به‌طور اتفاقی او را در یک کافه در بیروت ملاقات کردم. او محجبه بود، عینک زیبا می‌زد، تمام غروب ناخن‌هایش را می‌جوید و یک کتاب انگلیسی کوچک می‌خواند ... ما با هم دوست شدیم و برای ارتباط بیشتر به عربستان سعودی بازگشتیم ...

غالیه از دیگر شخصیت‌های اصلی است که حجم بسیاری از رمان را به خود اختصاص داده است. حسان از لحظه آشنایی با غالیه در دوران کودکی و دوستی‌شان تا ازدواج با او و سقط‌جنین و درنهایت جدایی از او را در رمان بیان کرد. حسان و غالیه عقد کردند و چنانکه گذشت به سفری تفریحی در دبی رفتند؛ اما در دبی به آن‌ها خبر دادند که همسر سابق غالیه به خانه آن‌ها رفته و فرزندش فیصل را به بهانه ازدواج مجدد غالیه ربوده است. غالیه از حسان باردار می‌شود؛ اما بدون توجه به نظر حسان، بچه را سقط می‌کند و با این کار، حسان از او متنفر شده و دیگر به‌سوی او بازنمی‌گردد.

شخصیت‌های فرعی و حاشیه‌ای از شخصیت‌هایی هستند که کم در داستان ظاهر می‌شوند و نقش محدودی در سیر حوادث دارند. در این بخش به این مقوله پرداخت می‌شود:

وزان ازجمله شخصیت‌های فرعی در داستان است. حسان پس از جدایی غالیه از او، شرایط روحی مناسبی نداشت و یک‌بار در مسافرت هواپیمایی در روزنامه‌ای مطالبی درباره روانشناسی خواند. او پس از بازگشت به ریاض، به جستجوی مطب‌های روانشناسی پرداخت و مطب شیک وزان را در مرکز شهر پیدا کرد: «بَعْدَ یَوْمَیْنِ مِنْ وُصُولِی إِلَی رِیاضٍ بَحَثْتُ فِی الاْنْتَرْنَتِ عَنْ عِیَادَاتٍ نَفْسِیَةٍ فِی رِیَاضٍ و وَقَعْتُ فِی بَحْثِی عَلَی عِیَادَةٍ وزَانٍ بِمَوْقِعِهَا الأَنِیقِ فِی قَلْبِ الرِّیَاضِ» (همان:

۱۴۰)؛ دو روز پس از ورودم به ریاض، در اینترنت به دنبال کلینیک‌های روان‌پزشکی در ریاض گشتم و با کلینیک وزّان با موقعیت زیبای آن در مرکز ریاض برخورد کردم.

نادیه از دیگر شخصیت‌های فرعی در داستان است که حسان با بیان بخشی از زندگی او به وضعیت اجتماعی مردم در عربستان اشاره دارد: «مَاتَ زَوْجُ نَادِيَةَ قَبْلَ سَنَوَاتٍ فَقِيراً أَزُورُهَا دَائِماً حَضَرَتْ لی قَهْوَةً وإِفْطاراً بَسيطاً مِنَ الْبَيْضِ وَخُبزاً أبيَضَ وبَعْضُ الأجبانِ تَرُكَتْ فِي يَدِهَا الدولارات اَلْأَلْفَيْنِ اَلَّتِي حَمَلْتُهَا لَهَا مَعی وحَقِيبَةً كَبيرَةً مِنَ المَلابِسِ أَرْسَلْتُهَا إِلَيها أَمی» (*همان*: ۲۱۷-۲۱۶)؛ شوهر نادیه سال‌ها پیش در فقر فوت کرد. من همیشه به او سر می‌زنم ... او برایم قهوه و یک صبحانه ساده از تخم‌مرغ، نان سفید و مقداری پنیر درست کرد. دو هزار دلاری که با خودم برده بودم و یک کیسه بزرگ لباس که مادرم برایش فرستاده بود را در دستش گذاشتم.

۹. ۳. صحنه داستان

صحنه یا (بِيئَةُ القِصَّة)، فضایی است که در آن داستان روی می‌دهد. صحنه در هر داستانی با داستان دیگر تفاوت دارد (علی عمر، بی‌تا: ۷۲). در داستان «طوق الطهارة» مخاطب با رشته‌ای از رویدادها و اتفاقات گوناگون در داستان مواجه است که علوان هنرمندانه به چیدمان آن‌ها در سطح داستان پرداخته است. بررسی زمان در داستان «طوق الطهارة» در قالب‌های «استرجاع، استباق، تلخیص، حذف و وقفه» بررسی می‌شود.

در داستان مذکور بسیاری از خاطرات و داستان‌ها به شیوه استرجاع؛ یعنی بازگشت به زمان گذشته بیان شده است. ازجمله استرجاع‌های دردناک در داستان، درباره غالیه است؛ آنجا که حسان با غالیه پس از عقد به دبی می‌رود و در اوج خوشی، ناگاه مطلع می‌شوند که فرزند غالیه را شوهر سابقش گرفته است. حسان به یاد خوشی‌های شب قبلش با غالیه می‌افتد و آن را با شبی که این خبر را فهمیدند مقایسه می‌کند و از تفاوت دو شب حیران است: «شَتَّانَ بَيْنَ لَيْلَةِ أَمْسِ وهَذِهِ اللَّيْلَةِ كَيْفَ يَسْتَطِيعُ القَدر أن يُقلبَ الأدوار إلى هذا الحَدِّ وبِهذِهِ الزَّاوِيَةِ مِنَ النَّقِيضِ إلى النَّقِيضِ؟» (علوان، ۲۰۰۷ م: ۲۳۸-۲۳۷)؛ بین دیشب و امشب فرق است. چگونه سرنوشت می‌تواند نقش‌ها را تا این حد و با این زاویه معکوس کند؟

به‌جز استرجاع، مبحث استباق نیز در حوزه زمان داستان «طوق الطهارة» مطرح می‌شود. استباق «یکی از تکنیک‌های زمانی است که به‌طور صریح یا ضمنی درباره رویدادها سخن گفته و اعمالی را که بعداً توسط روایت بیان می‌شود را انتخاب کرده و در حال پرش به زمان آینده است» (بحراوی، ۱۹۹۰: ۱۳۲).

ازجمله استباقات موجود در داستان، آینده‌نگری است که پدر حسان پیش از ولادت او داشته است. انگار سال‌ها قبل از دنیا آمدن او، پدرش برنامه‌ریزی کرده و منتظر آمدن اوست: «كَانَ قَدْ تَقَاعَدَ مِن عَمَلِهِ قَبلَ وِلادَتِی وَ بَدَأَ وَظِيفَتُهُ كأب بَعْدَ أَن اِنْتَهَى تَمَاماً مِنْ سِيرَةِ وَظِيفيهِ كامِلَةِ كَضابطٍ فِي سِلْكِ الأَمْنِ وَ وَلَدْتُ أَنَا فِي النِّصْفِ الثّانی مِن حَياتِهِ وَقَدْ بَدَا مِشْوَاراً جَدِيداً وَاتَجَهَ وَجْهَةً أُخْرَى مِنَ الحَياةِ ظُروفُ تَرْبِيَتِی الَّتی تَحْكُمُ اسْتِقْرَاراً وعِنَايَةً مُسْتَمِرِّينَ جَعَلْتَهُ يَعْزِفُ عَنِ الأَحْلامِ القَدِيمَةِ تِلكَ وَ يُمَارس أُبُوتَهُ اَلْحتمِيَّةَ» (علوان، ۲۰۰۷ م: ۸۶)؛ او قبل از به دنیا آمدن من از کار خود بازنشسته شده بود و پس از پایان کامل شغلش به عنوان افسر امنیت، کارش را به‌عنوان پدر شروع کرد و من در نیمه دوم زندگی او به دنیا آمدم. راه جدیدی را آغاز کرد و مسیر دیگری از زندگی را در پیش گرفت ... شرایط تربیت من که بر آن ثبات و مراقبت دائمی حاکم بود، او را وادار کرد که آن رؤیاهای قدیمی را رها کند و به پدر شدن اجتناب‌ناپذیر خود عمل نماید.

مسئله دیگری که در زمان داستان مطرح است، تلخیص است و آن «خلاصه یک روایت طولانی بدون ذکر جزئیات است. نویسنده از آن‌ها پرش کرده و به‌صورت خیلی جزئی به اطلاع مخاطب می‌رساند» (بحراوی، ۱۹۹۰: ۱۳۶).

ازجمله موارد تلخیص، آنجاست که حسان از عشق خود نسبت به غالیه سخن گفته و از دوری او احساس ناراحتی می‌کند و دوست ندارد به جزئیات کارهایی که بین او و غالیه گذشته، فکر کند: «لاَ شَیْءَ یَجعَلُنِی أَتَذَکَّرُ التَّفاصیلَ العابِرَةَ إِلا لَعْنَةُ التَّذَکُّرِ کُلُّ الْحَالاتِ المُتعلِّقَةِ بِحُبِّی لِغَالِیَةٌ أَصْبَحَتْ عَمِیقَةَ الأَثَرِ وَ صَعْبَةُ الانْتِزَاعِ تُؤْلِمُنِی کُلَّما استَلْقَیْتَ عَلَی النِّسیانِ لأرتاح» (علوان، ۲۰۰۷ م: ۱۳۷)؛ هیچ چیز باعث نمی‌شد جزییات زودگذر را به یاد بیاورم جز نفرین به یادآوردن. تمام موارد مربوط به عشق من به غالیه عمیق و جدانشدنی بود. هر بار که برای آرامش به فراموشی روی می‌آوردم، احساس ناراحتی و درد می‌کردم.

همان‌طور که عبارت بالا نشان می‌دهد، راوی ارتباطش با زنان را در یک عبارت کوچک خلاصه کرد و حتی تعداد دقیق آن‌ها را گفت که به خاطر ندارد.

اما حذف «یک تکنیک زمانی بوده و بخشی از داستان است که کاملاً پنهان است و فقط ازنظر زمانی به آن اشاره می‌شود؛ مانند چند هفته یا چند سال و ... نویسنده به خاطر سرعت بخشیدن در بازگو کردن رویدادهای بی‌اهمیت، به حذفیات روی می‌آورد» (بحراوی، ۱۹۹۰: ۱۵۶).

ازجمله حذفیات موجود در داستان، آنجاست که حسان از رسیدن بسته به دستش صحبت می‌کند. بسته‌ای که نمی‌دانست چه کسی آن را برایش فرستاده است و حدود یک ساعت بعد از تماس تلفنی با او، بسته به دستش رسید و در این یک ساعت بیان نشده که او چه‌کار می‌کرده است: «بَعْدَ سَاعَةٍ تَقْرِیباً کُنْتُ أَنَا والطَّرْدُ وَحْدَنَا فِی السَّابِعَةِ وَ الرُّبُعِ مِن لَیْلِ الرِّیَاضِ الْمُزْدَحِمِ» (علوان، ۲۰۰۷ م: ۲۰)؛ حدود یک ساعت بعد، من و بسته تنها بودیم، ساعت هفت و ربع در یک شب شلوغ ریاض.

وقفه یا مکث، توالی رویدادهای روایت را در قالب زمانی به تعلیق درمی‌آورد (حمدانی، ۱۹۹۱ م:۷۶). ازجمله وقفه‌های توصیفی در داستان «طوق الطهارة» آنجاست که حسان ضمن بیان عشق بین خود و غالیه به وصف ویژگی‌های ظاهری و جسمانی خود می‌پردازد: «أَنَا أَکْثَرُ خَجَلاً والْتِصَاقاً بِأُمِّی حَاجِبَایَ مَعْقُودانِ دَائِماً کَأَنِّی وَرِثْتُ اِنْعِقَادَهُمَا عَنْ أَبِی» (علوان، ۲۰۰۷ م: ۱۲۶)؛ من خجالتی‌تر بودم و به مادرم نزدیک‌تر بودم، ابروهایم همیشه گره خورده (پیوندی) بودند، انگار پیوندی‌شان را از پدرم به ارث برده بودم.

در داستان «طوق الطهارة» با مکان‌های مختلفی مواجه هستیم که با اتفاقات، شخصیت‌ها و کنش‌های داستان رابطه مستقیمی دارند. ازجمله مکان‌ها، اتاق است که فضای بسیاری از روایت را اشغال کرده است. اتاقی که در آن راوی احساس آرامش می‌کند: «وَصَلتُ إلی البَیتِ وأبی لایَزالُ مُسْتَیْقِظاً فَتَحْتُ الْبَابَ بِهُدُوءٍ فَأَلْفَیْتُهُ جَالِساً عَلَی کُرْسِیِّهِ الْأَثِیرِ فِی الصَّالَةِ یُتَابِعُ بُرْنَامَجاً وَثَائِقِیا وَ یَأْکُلُ حَبَّات برتقَالَ ابْتَسَمَ لِی عِنْدَمَا دَخَلْتُ فِی مَجَالِ رُؤْیَتِهِ ثُمَّ عَادَتْ عَیْنَاهُ لِتَعَلُّقا بشاشة التلفزیون بِشِکْلِ آلِی شَعَرْتُ بِأَنِّی أَرْغَبُ فِی اَلْبَقَاءِ مَعَهُ» (*همان*: ۴۷-۴۶)؛ وقتی به خانه رسیدم، پدرم هنوز بیدار بود، آرام در را باز کردم. او را یافتم که روی صندلی مورد علاقه‌اش در سالن نشسته و برنامه مستندی را تماشا می‌کند و پرتقال می‌خورد. وقتی مرا دید، به من لبخندی زد، سپس چشمانش به‌طور خودکار به صفحه تلویزیون برگشت. احساس می‌کردم می‌خواهم پیش او بمانم.

عبارت بالا نشان می‌دهد که متن میان شخصیت و مکان و احساس تعلق به این خانه که مملو از احساسات شریفی است، تعامل متقابل ایجاد می‌کند.

۳.۱۰. گفت‌وگو

گفتگو یا همان حوار در داستان، بسیار اهمیت دارد. گفتگو با خود یا دیگران، دلایل، گرایش‌ها، کشمکش‌ها و درگیری‌ها و آرامش‌های درونی شخصیت را به نمایش می‌گذارد (نجم، ۱۹۹۸ م:۳۱). گفتگو در داستان مذکور هم مستقیم و هم به‌صورت گفتگوهای درونی شخصیت‌ها است.

ازجمله گفتگوهای مستقیم شخصیت‌ها، گفتگوی حسان و غالیه است، در روزی که بعد از گذشت سال‌های دوره کودکی باهم قرار گذاشتند: «كُنْتُ أَقُودُ سِيَّارَتِي عَلَى غَيْرِ هُدًى فِي عَادَةٍ مِنْ عَادَاتِ الشِّتَاءِ بِمُجَرَّدِ أَنتَبِدَأُ الرِّيَاضَ ارْتِدَاءَ ثَوْبِ الْغَيْمِ وَ تُمْطِرُ تَلَقَّيْتُ اتِّصَالَ غَالِيَةٍ لَيَأْتِيَنِي صَوْتُهَا اَلرَّقِيقُ عِبَرُ هَاتِفِي اَلْجَوَالِ المُوزَعِ علَى سَمَاعَاتِ السَّيَّارَةِ وَ كَأَنَّهُ يَحْتَضِنُنِي مِنَ الْخَلَفِ.

- مرحباً.

- أهلين غالیة.

- كأنّك فی السیارة، صحّ؟

- نَعَم.

- إلی أین فی هذا الصّباح الماطر؟

- لیسَ لی مكان، أنا أستمتعُ بالقیادة تحتَ المطرِ، فقط. وأنتِ؟

- بعد الفجرِ لم‌أنم، جلستُ أكتب تحت وقع المطر.

هَكَذَا أَقُودُ سَيَّارَتِي مِنْ دُونِ هَدَفٍ لِأَتَعَرَّضَ فَجْأَةً لِحَادِثٍ جَمِيلٍ كَهَكذا وَقَفْتُ أَمَامَ ذَلِكَ اَلْبَابِ لِأَوَّلِ مَرَّةٍ...» (علوان، ۲۰۰۷ م: ۱۳۴-۱۳۲)؛ به‌محض اینکه ریاض ابری می‌شد و باران می‌بارید، طبق عادت زمستانی رانندگی می‌کردم. غالیه با من تماس گرفت و صدای ملایم او از تلفن همراهم روی بلندگوهای ماشین پخش شده بود، انگار از پشت مرا در آغوش گرفته بود.

- خوش آمدی.

- خوش آمدی غالیه...

- مثل اینکه در ماشین هستی، درست است؟

- بله.

- در این صبح بارانی کجا؟

- جای مشخصی ندارم؛ فقط از رانندگی زیر باران لذت می‌برم؛ و تو؟

بعد از سحر نخوابیدم، با صدای ریزش باران نوشتم.

- روزهایت چطور است!

بدین ترتیب من که بدون هدف با ماشینم رانندگی می‌کردم، ناگهان در معرض حادثه‌ای زیبا قرار گرفتم! برای اولین بار جلوی آن در ایستادم ...

گفتگوهایی درونی یا تک‌گویی‌هایی نیز در داستان وجود دارد. از جمله تک‌گویی‌های درونی داستان، آنجاست که بسته‌ای به دست حسان رسید. این مسئله ذهن او را به خود مشغول کرده بود و با خود سخن می‌گفت: «تَأَمَّلْتُ الكَلِمَتَيْنِ اللَّتَينِ تَرَبَّعاً فَوْقَ الغَلافِ وَتَأَمَّلْتُ اسْمِي الَّذِي يَتَرَبَّعُ فَوْقَ الْعُنْوَانِ شَعَرْتُ بِأَنَّ اسْمِي فَوْقَ الْكِتابِ لَايُشْبِهُنِي كَثِيراً مَنْ رانی مِنَ اَلْعَابِرِينَ بِجِوَارِ سَيَّارَتِي فَقَدْ رَأَى فَمِي مَفْتُوحاً بَيْنَمَا كَانَتْ طَاحُونَةُ اَلْأَسْئِلَةِ تَدُورُ فِي عَقْلِي مَا هَذَا اَلْكِتَابُ الَّذِي يَحْمِلُ اسْمِي؟ مَنْ نَشَرَهُ؟ مَنْ طَبَعَهُ؟ أَنَا لَاأَعْرِفُ شَيْئاً عَلَى الْإِطْلَاقِ...» (علوان، ۲۰۰۷ م: ۲۲-۲۱)؛ من روی دو کلمه‌ی روی جلد فکر کردم و روی اسمم که بالای عنوان بود هم فکر کردم. احساس می‌کردم اسمم بالای کتاب خیلی شبیه من نیست. هر عابری مرا در ماشینم ببیند، متوجه شگفتی‌ام می‌شود، درحالی‌که آسیاب سؤال‌ها در ذهنم می‌چرخید، این چه کتابی است که نام من را یدک می‌کشد؟ چه کسی آن‌را منتشر کرد؟ چه کسی آن‌را چاپ کرد؟ اصلاً چیزی نمی‌دانستم ... .

۳.۱۱. پایان داستان

اینکه یک رمان چگونه به پایان برسد، شیوه مشخصی ندارد و به نوع داستان و خلاقیت نویسنده آن بستگی دارد. در اینجا تنها یک مسئله مطرح می‌شود و آن این‌که هرگاه داستان به اوج رسید، بهتر است داستان زود تمام شود و درنگ و پابه‌پا کردن تنها موجب زایل کردن داستان می‌شود (یونسی، ۱۳۸۸ ش: ۳۵). با بررسی داستان مذکور مشاهده می‌شود که علوان به‌خوبی از این خلاقیت بهره‌مند بوده و داستان را بعد از سقط‌جنین به پایان می‌رساند: «أنفاس مشبعة برائحة البكاء، تشمها غالية حتماً، وتحاول أن‌تتجاهلها، كما تتجاهل العفيفات بكاء الخاطئين، أو ربما أوحى لها شيءٌ ما بأن حزنى ليس أكثر من شيطان مراود.

– حسناً يا غاليةُ، اللّهُ يوفقُك فيما تريدين. معَ السلامةِ. بِمِثْلِ هذا الاقْتِضَابِ أُعِيدُ السَّيْطَرَةَ عَلى نَفسي وَ بِتَصْمِيمِ عَفوى وَلِيدِ اَللَّحْظَةِ قَرِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَنَا مَنْ يَنْهَى اَلْمُكَالَمَةَ مادامت هِيَ أَنْهَتْ كُلَّ شَيْءٍ لاَ يَهُم!» (علوان، ۲۰۰۷ م: ۲۷۹)؛ نفس‌های آغشته به گریه مرا حتماً غالیه استشمام می‌کرد و سعی می‌کرد آن‌ها را نادیده بگیرد، همانطور که زنان پاکدامن گریه گناهکاران را نادیده می‌گیرند، یا شاید چیزی به او وحی شد که غم و اندوه من چیزی بیش از وسوسه شیطانی نیست. بسیار خوب غالیه؛ خدا کند به هر چه می‌خواهی برسی. خداحافظ.

با این اختصار دوباره کنترل خودم را به دست گرفتم و در یک لحظه تصمیم گرفتم که کسی باشم که به تماس پایان می‌دهد، اگرچه آن باعث می‌شد همه چیز تمام شود! مهم نبود!

نتیجه‌گیری

«طوق الطهارة» ازجمله داستان‌های ادبیات معاصر سعودی است که مضمونی فرهنگی و اجتماعی دارد. ماجراهای این رمان توسط شخصیت جوان سعودی به نام «حسان» پیش می‌رود. نویسنده از ابتدا تا انتهای «طوق الطهارة» قصه‌ای منسجم تعریف نمی‌کند و با پریدن از یک رویداد به رویداد دیگر، از شخصیتی به شخص دیگر و مکانی به مکان دیگر از تعریف داستانی واحد سرباز می‌زند. نویسنده از تکنیک‌های روایت و زاویه دید و (یادآوری و بازگشت به گذشته) استفاده کرده است. متن او پویا است و با عناصر زمان و مکان در ارتباط است. علوان موفق شد آسیب‌های اجتماعی و روانی حاصل از انحرافات اخلاقی موجود در جامعه را روشن کند. عنصر مکان نیز در داستان حائز اهمیت است و رویدادهای داستان را در خود جای داده است، از طرفی میان داستان و مکان پیوند عمیقی وجود دارد و از طرف دیگر مکان‌ها به‌گونه‌ای وصف شده‌اند که مخاطب می‌تواند آن‌ها را به‌خوبی در ذهنش تصویربرداری نماید. ازآنجاکه این داستان بیشتر بازگشت به گذشته است، بنابراین عنصر زمان نیز سهم عمده‌ای در پیشبرد داستان دارد. زاویه دید غالب داستان به خاطر ایجاد ارتباط نزدیک‌تر با مخاطب، اول‌شخص است و همین مورد بر اهمیت و گیرایی رمان برای خواننده می‌افزاید. توجه ویژه نویسنده به شخصیت‌ها تا حدّی است که گویی طرح داستان طبق شخصیت‌های داستان بنا شده است. شخصیت‌های زنده و پویا که از بطن جامعه گزینش شدند و در جامعه ملموس هستند و در تاروپود آن حرکت می‌کنند. وابستگی و نوستالژی نسبت به عربستان سعودی در داستان کاملاً مشهود است. این قدرت که نویسنده بر قهرمانان خود اعمال می‌کند، ابزاری برای خدمت گرفتن مرکزیت متن و ایجاد روایتی جدید است.

منابع

۱. کتاب‌نامه

- ایرانی، ناصر (۱۳۸۰ ش)، **هنر رمان**، تهران: البرز، آبان گاه.
- بحراوی، حسن (۱۹۹۰ م)، **بنیهٔ الشکل الروایی**، بیروت: المرکز الثقافی العربی.
- پروینی، خلیل (۱۳۷۹ ش)، **تحلیل عناصر ادبی و هنری داستان‌های قرآنی**، تهران: فرهنگ گستر.
- حمدانی، حمید (۱۹۹۱ م)، **بنیهٔ النص السردی (من منظور النقد الأدبی)**، ط-۱، بیروت: المرکز الثقافی العربی للطباعهٔ والنشر.
- شریفی، محمد؛ جعفری، محمدرضا (۱۳۸۷ ش). **فرهنگ ادبیات فارسی**، تهران: فرهنگ نشر نو و انتشارات معین.
- عبدالجبار، عبدالله (۱۹۵۹ م)، **التیارات الأدبیهٔ الحدیثهٔ فی قلب الجزیرهٔ العربیهٔ**، القاهرهٔ: معهد الدّراسات العالیهٔ.
- عبدالحمید، شاکر (۱۹۹۲ م)، **دراسات أدبیهٔ، الأسس الفنیهٔ للإبداع الأدبی فی القصهٔ القصیرهٔ**، مصر: الهیئهٔ المصریهٔ للکتاب.
- علوان، محمد حسن (۲۰۰۷ م)، **طوق الطهارهٔ**، بیروت: دارالساقی.
- علی عمر، مصطفی (بی‌تا)، **القصهٔ وتطورها فی الأدب العربی**، قاهره: دارالمعارف.
- الغذّامی، عبدالله (۲۰۰۵ م)، **حکایهٔ الحداثهٔ فی المملکهٔ العربیهٔ السعودیهٔ**، ط-۳، ریاض: دار النشر.
- میر صادقی، جمال (۱۳۹۲ ش)، **عناصر داستان**، چاپ هشتم، تهران: انتشارات سخن.
- میر صادقی، جمال (۱۳۸۷ ش)، **شناخت داستان**، تهران: مجال.
- نجم، محمد یوسف (۱۹۹۸ م)، **فنّ القصهٔ**، بیروت: دارالثقافهٔ.
- یونسی، ابراهیم (۱۳۸۸ ش)، **هنر داستان‌نویسی**، چ-۱۰، تهران: نگاه.

۲. پایان‌نامه‌ها

- پور طهماسبی، نوید (۱۳۹۸)، پایان‌نامه «**بررسی عناصر داستان رمان طوق الحمام اثر رجاء عالم**»، کارشناسی ارشد، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری - دانشگاه محقق اردبیلی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ۱۲۴ ص.
- شهرکی، فاطمه (۱۳۹۲)، پایان‌نامه «**عناصر داستان‌نویسی در داستان‌های جبران خلیل جبران**»، کارشناسی ارشد، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری - دانشگاه سمنان دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- معصومی زاده، الهام (۱۳۹۸)، پایان‌نامه «**بررسی عناصر داستان در رمان واحة الغروب اثر بهاء طاهر**»، کارشناسی ارشد، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری – دانشگاه خوارزمی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

۳. مجلات و کنفرانس‌ها

- بلاوی، رسول، دهقان، مهتاب، جابری اردکانی، سیدناصر. (۱۴۰۰). واکاوی تطبیقی عناصر روایت در شعر کودکانه بر اساس الگوی پراپ (مطالعهٔ موردی دو مجموعهٔ «روستای من نعیریه» سلیمان عیسی و «ساعت بدون تیک‌تاک» مهدی مرادی). **پژوهش در آموزش زبان و ادبیات عرب**، ۳(۴), ۱۳۱-۱۴۷.
- رجبی فرهاد، دلشاد، شهرام (۱۳۹۳)، «عناصر القصه فی شعر عبدالوهاب البیاتی»، **مجلهٔ دراسات فی اللّغهٔ العربیهٔ وآدابها، سمنان**، از ص ۱۹ تا ص ۴۰.
- زینی وند، تورج، مرادی، مریم (۱۳۹۱)، «بررسی کارکرد راوی اوّل شخص در امر روایتگری رمان دا»، **فصلنامه تخصصی مطالعات داستانی**، دانشگاه پیام نورد، شماره اول، از ص ۵۸ تا ص ۶۸.
- گیتی، شهریار، آقایی، مهرداد، داغری، عفاف (۱۳۹۵)، «تحلیل و بررسی عنصر داستانی شخصیت‌پردازی رمان پل ناتمام اثر عبدالرحمن منیف»، **نخستین همایش ارتباطات، زبان و ادبیات فارسی و مطالعات زبان‌شناختی**، همدان، ۲۳.
- مشهدی، محمد امیر، واثق عباسی، عبدالله، عارفی، اکرم (۱۳۹۳)، «رویکرد تحلیلی به عناصر داستانی سندبادنامه»، **متن شناسی ادب فارسی**، دانشگاه اصفهان، از ص ۶۱ تا ص ۷۶.

۴. سایت‌ها

- محمود، یاسمین (۲۹ اکتوبر ۲۰۱۵ م)، **السیرة الذاتیة للروائی السعودی محمد حسن علوان**، المرسال، ۲۸۳۸۳ https://www.almrsal.com/post/

اَلتَّحْلِيلُ اَلاِجْتِمَاعِيُ لِرِوَايَةِ طوْقِ اَلطَّهَارَةِ لِمُحَمَّد حَسَن علوَان بِمَهَارَاتٍ خَاصَّةٍ فِي تَقَنِيَاتِ اَلسَّرْدِ وَ وِجْهَةِ اَلنَّظَرِ الشَخص الأول لِلقصَّةِ

مُلخَصُ البَحثِ

مُحَمَّد حَسَن عُلوَان هُوَ راوي سُعُودِي مُعَاصِر اِهْتَمَّ بِالحَالَةِ الاجتماعيةِ لِهَذِهِ اَلْأَرْضِ فِي قِصَصِهِ وَ مِنْ بَيْنِ أَعْمَالِهِ طَوْقَ اَلطَّهَارَةِ اَلَّذِي بَطَلَهُ اَلرَّئِيسِيُّ شخصيةٌ شَابَّةٌ تُدْعَى حَسَّانَ يُعَانِي مِنْ مُفَارِقَاتٍ عَاطِفِيَّةٍ وَ يَخْتَبِرُ فَلَسَفَتهُ حَولَ الحُبِّ والْعِلاقَةِ مَعَ الجِنسِ الأُنْثَوِيّ فِي إِطارِ اَلْأَضْرَارِ اَلنَّفْسِيَّةِ اَلَّتِي خَلَّفَتْهَا البَيْئَةُ الاجتِماعِية. مَهَارَةُ عُلْوَانَ فِي اِسْتِخْدَامِ تَقَنِيَاتِ اَلسَّرْدِ وَ زَاوِيَةِ اَلْمُشَاهَدَةِ اَلْمُنَاسَبَةِ جُعِلَتْ عُنْصُر اَلسَّرْدِ يَلْعَبُ دوراً فَعَّالاً فِي تَطْوِيرِ اَلْقِصَّةِ و تَوْصِيفِهَا وَ وَصْف الْمَشَاهِدِ وَ الْأَحْدَاثِ ومُصْدَاقِيَّة الْقِصَّةِ تَجْرِبَة وَ حَياة اَلشَّابِّ اَلسَّعُودِيّ وَ حَادِثَةِ الاعتداءِ اَلْجِنْسِيّ عَلَيْهِ فِي المدرسَةِ والتِي أدت إِلَى عِلاَقَتِهِ بِالنِّسَاءِ تَتَجَلَّى فِي اَلْقِصَّةِ إِلَى جَانِبِ اَلْوَضْعِ اَلاِجْتِمَاعِيّ لِلْمُجْتَمِعِ اَلسُّعُودِيّ. تَنَاوَلُ هَذَا اَلْبَحْث عَنَاصِر اَلْقِصَّةِ فِي اَلْقِصَّةِ اَلْمَذْكُورَةِ بِأُسْلُوبِ الدراسة اَلْمُكْتَبِيَةِ وَ الوصفي اَلتَّحْلِيلِي. اَلْهَدْفُ مِنْ هَذَا اَلْعَمَلِ هُوَ اَلتَّعْرِيفُ بِعَنَاصِرِ اَلْقِصَّةِ فِي كِتابِ طوقِ اَلطَّهَارَةِ لِمُحَمَّد حَسَن عُلْوان الَّذِي كَانَ قَادِراً عَلَى اَلْمُسَاهَمَةِ فِي كاتِبِ القِصَّةِ الْمَعَاصِرِ تُظْهِرُ لُغَة الْكاتِبِ الواضِحَةِ وَ البَسيطَة وَ الشُّفَافَة وغَيَّاب التَّعْقِيدِ وَ الغُمُوضِ وَاقِعِيَّةِ اَلْقِصَّةِ لِلْجُمْهُورِ وَ فِيهَا يَنتَقِدُ المؤَلِّفُ نِظامُ الحُكمِ فِي السُّعودِيَّةِ وَ يَتَحَدَّثُ عَنْ أَوْضاعِ حاكِمِ أَرْضِهِ. الْعَنَاصِرُ اَلْبَارِزَةُ فِي كِتَابَةِ قِصَّتِهِ هِيَ: مُقَدَّمَة أو بداية اَلْقِصَّةِ، حِبْكَة القِصَّة، العُقْدَةُ الفَنِّيَّة، الصِّرَاع، التَّعْلِيق أو المماطَلَة، تَفَاقُمُ الأَزْمَة، حَلُّ العُقْدَة، الشَّخْصِيَّةِ، بِيئَةُ القِصَّة، وَجْهَةِ النَّظَرِ، الزَّمانِ و اَلْمَكَانِ وَ اَلْحِوَارِ.

الكلِماتُ الرَئيسةُ: عناصرُ القصَّةِ، حَسّان، طوق الطهارة

Social analysis of the elements of Touq al-Tahara novel by Mohammad Hassan Alwan with special attention to narration techniques and the first person point of view of the story.

Summary

Mohammad Hassan Alwan is a contemporary Saudi storyteller who paid attention to the social situation of this land in his stories. Among his works is "Touq al-Tahara", whose main hero is a young character named "Hasan", who suffers from emotional paradoxes and expresses his philosophy about love and relationship with the female sex in the framework of psychological injuries left by the environment. Social tests. Alwan's skill in using narration techniques and the appropriate angle of view has made the narration element play an effective role in advancing the story, characterization, description of scenes and events, and believability of the story. The experience and life of the Saudi youth and the incident of his sexual abuse in school, which led to his relationship with women, are evident in the story, along with the social situation of the Saudi society. The purpose of this work is to introduce the story elements of the book "Touq al-Tahara" by Mohammad Hassan Alwan, which has been able to contribute to contemporary fiction writing. The clear, simple and transparent language of the author and the absence of complexity and ambiguity show the realism of the story to the audience. In it, the author criticizes the ruling system of Saudi Arabia and talks about the situation of the ruler in his land. The prominent elements of his story writing are: the introduction or beginning of the story, the theme, plot, plot, conflict, panic, crisis and climax, character, point of view, time, place and dialogue. This research examines the story elements in the mentioned story with the method of library study and descriptive-analytical.

Keywords: The elements of the story, Hassan, Toqo al-Tahara